

۱۴۵۳۷۲۷

دگرخند

در آمدی کوتاه بر طنز و هزل و هجو در

تاریخ و تاریخ معاصر

علی موسوی گرمارودی



زمستان ۱۳۹۳

سرشناسه	:	موسوی گرمارودی، علی، ۱۳۲۰
عنوان و نام پدیدآور	:	دگرخند: درآمدی کوتاه بر طنز و هزل و هجو در تاریخ و تاریخ معاصر / علی موسوی گرمارودی
مشخصات نشر	:	تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰.
مشخصات ظاهری	:	۳۸۸ ص: مصور.
شابک	:	۹۶۴-۶۳۵۷-۳۴-۲
موضوع	:	۱. طنز فارسی - تاریخ و نقد. ۲. طنز عربی - تاریخ و نقد. ۳. طنز فارسی - مجموعه‌ها. ۴. ادبیات فارسی - مجموعه‌ها.
شابک افزوده	:	الف. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران ب. عنوان.
رده‌بندی کنگره	:	PIR ۳۹۵۹/م۸۵۸
زده‌بندی دیوبند	:	۸تا۷/۰۰۹
شماره کتاب‌ناسی ملی	:	۱۳۲۱۴
		۷۹-۵۵۴۹م

دگرخند: درآمدی کوتاه بر طنز و هزل و هجو در تاریخ و تاریخ معاصر
 نویسنده: علی موسوی گرمارودی



مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

تهران، خیابان ولی عصر، خیابان شهید فیاضی (فرشته) نبش چناران، شماره ۱۵
 صندوق پستی: ۱۹۳۹۵/۱۹۷۵ تلفن: ۰۰۳۴۶۹ دو، کار: ۰۲۲۶۰۲۰۹۶

پست الکترونیکی: info@iichs.org نشانی وب: <http://www.iichs.org>

حروفچینی و صفحه‌آرایی: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

چاپ دوم: زمستان ۱۳۹۳

تعداد: ۷۰۰

قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۶۳۵۷-۳۴-۲

کلیه حقوق این اثر متعلق است به مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

مرکز توزیع: نمایشگاه و فروشگاه سرای تاریخ

آدرس: تهران، خیابان ولی عصر، خیابان شهید فیاضی (فرشته)، نرسیده به میدان

فرشته پلاک ۱۱

تلفکس: ۰۲۲۶۰۲۰۹۶ نشانی وب فروشگاه: www.iichstore.ir

فهرست

صفحه	عنوان
۱	پیش‌درآمد.....
۷-۲۸	● فصل ۱: کلیات
۷	طنز چیست؟
۱۷	تعاریف دیگر
۲۶	نسب کمدی با حقیقت و واقعیت
۲۹-۴۶	● فصل ۲: قرآن، روایات و طنز، هزل و هجو
۳۲	مدح و قدح مزاح
۳۳	استعاره، هزل، خواجه و... در قرآن
۴۰	استفاده طنز آمیز آیات و روایات
۴۷-۶۴	● فصل ۳: نقیضه
۴۷	تعریف نقیضه
۵۱	انواع نقیضه
۵۴	فرار از تقلید
۶۵-۱۰۱	● فصل ۴: نقیضه اشعار
۶۶	دیوان بسحق اطعمه
۶۹	دیوان البسه قاری
۷۲	شهاب ترشیزی
۹۲	دیوان میرزا اشتها
۹۵	دیوان حکیم سوری
۱۰۳-۱۰۹	● فصل ۵: نقیضه‌های ملمع شعر
۱۰۴	لممع شرف‌الدین عثمان
۱۰۵	لممع قاضی مجیم
۱۰۶	لممع شیخ محمد آزاد
۱۰۷	لممع انگلیسی-فارسی
۱۱۱-۱۱۴	● فصل ۶: نقیضه‌های ملمع نثر
۱۱۱	دعایی از آقا جمال خوانساری
۱۱۲	کتاب فوائد ادیب‌الممالک
۱۱۵-۱۷۹	● فصل ۷: نقیضه کتاب‌ها (نثر)
۱۱۷	عقائد النساء

۱۲۶	پیشانی قاننی
۱۴۲	تذکره ینحجالتیه
۱۴۹	خارستان قاسمی کرمانی
۱۵۷	مقویم
۱۶۴	التفصیل
۱۷۰	تذکره المقامات
۱۸۱-۲۱۴	● فصل ۸: طنز، هزل و هجو در متون گذشته
۱۸۱	قاپوسنامه
۱۸۴	اسرار التوحید
۱۸۶	کلاه و دمنه
۱۸۹	دم انسان
۱۸۹	شنوی زر
۱۹۲	کدو مطبخ قاری
۲۰۲	نوادیر
۲۱۱	رستم التواریح
۲۱۵-۲۸۴	● فصل ۹: طنز و هجو در برخی متون شعر و نثر از صفویه تا امروز
۲۱۶	طرزی و فوقی
۲۲۲	یغمای جندقی
۲۳۶	ادیب الممالک
۲۵۸	دهخدا
۲۶۸	نیما
۲۷۹	عمران صلاحی
۲۸۵-۳۷۲	● فصل ۱۰: روزنامه‌های فکاهی
۲۸۸	توفیق
۳۲۹	گل آقا
۳۷۳-۳۸۷	□ نامهای اشخاص

پیش‌درآمد

بخاری این ساله و نامگذاری آن، هر یک ماجرائی دارد:
نگار سر رساله بر من گردد به لطفی که یک سال و نیم پیش یکی از اعزّه
مسئولان «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران» نسبت به اینجانب ابراز و
سپس اظهار کرد که:
فلانی! اگر رساله‌ای در مورد طنز و طنز معاصر بنویسی، کار خوبی
خواهد شد!

گفتم: این کار از کسی برمی آید که رویه‌ای طنز داشته باشد.
آن عزیز که در احساسات خویش، دغدغه است؛ ابرام کرد که: مگر
آقای دکتر حلبی که در زمینه طنز چند کتاب عالیه و خواندنی نوشته؛
طنز است؟

سپس فرمود که: ما دو نوع قرارداد با تو خواهیم بست یکی کتبی و
دیگری شفاهی و باور کن که قرارداد شفاهی از کتبی مستحکم‌تر خواهد
بود!

بدین ترتیب، به قول غالب دهلوی که در مورد شاعری خود می‌گوید:
ما نبودیم در این مرحله راضی، غالب

شعر خود خواهش آن کرد که گردد فنی ما
ما هم در این مرحله، نه راضی بودیم و نه صلاحیت داشتیم، ولی طنز

خود خواست که گردد فن ما و البته قول شفاهی آن عزیز هم که در احساسات و در اظهارات خویش، همیشه صادق است؛ بسیار مؤثر افتاد... قول کتبی، فردای آن روز عملی شد، ولی قول شفاهی تا امروز که درست یکسال و نیم از آن، می‌گذرد، هنوز عملی نشده است!

و اما ماجرای نامگذاری:

از همان روزهای اول، با خطور این شعر برجسته مولانا به ذهن:

گرچه من خود ز عدم دلخوش و خندان زادم

عشق آموخت به من، شکل دگر خندیدن
اسم این رساله را شکل دگر خندیدن گذاردم؛ تا آن که نخست دوست طناز و نویسنده طنزپرداز، جناب کیومرث صابری، هنگامی که فصلی از این رساله را که مرده را به اسم من نوشتم، در گفت و گویی تلفنی، اطلاع داد: پیش از تو، کتاب شعری در این باره همین نام درآمده است و آدرسی داد که یک روز تمام صرف پیدا کردن آن شد.

در راه، به خود می‌گفتم: اگر با زبان خویش اجازه داد که ما هم از این اسم استفاده کنیم که هیچ و گرنه، باید با اسمی دیگر و آشنایم، او را بترسانیم تا دست از اسم آن کتاب بردارد! مثل آن دختر که در قزوین می‌خواست قلمتراشی را از دست کودکی درآورد. لابد می‌باید چگانه بوده است آن حکایت؟

«آورده‌اند در ولایت اصلی ما قزوین، حَرَسَهَا اللَّهُ مِنْ سَاتِ الْإِعْمِینِ، کودکی دو سه ساله، قلمتراشی نفیس در دست داشت و بر درِ سرای خویش، ایستاده بود. مگر نامردی به هیأت مرد و دزدی در لباس شبگرد، از آنجا می‌گذشت، با سبیل‌های چنگیزی و با چشمان گرگ در خونریزی. چاقو را در کفِ کودک دید و مال‌شناس بود. پس پنداشت اگر چشمان خود را قیقاج کند و شکل دهان خود را اعوجاج دهد، کودک از بیم، قلمتراش را بر زمین خواهد افکند و به درون سرا، فرار خواهد کرد... به

همین پندار، سرِ ناتراشیده را پایین آورد و صدای ناخراشیده را بالا برد و چشمان را کلاپسه کرد و خرناس کشید و دو سه گام به سوی او برداشت. کودک که قلمتراش را همچنان چون ذوالفقار علی (ع) در مشت می داشت و بی هیچ اثری از تزلزل و بیم، در او می نگریست؛ با دلسوزی و نشاط کودکانه ای به او گفت:

«نترس بَبم، گوش ات را نمی بُرم!»^۱

اما خطور این داستان هم به ذهن، فایده ای نداشت، زیرا بی درنگ، خود دریافتم که اسم کتاب که قلمتراش نیست تا کسی آن را با اشتلم بیندازد و فرار کند!

تازه، پس از آنکه، کردن آدرس، معلوم شد که اولاً: دو سال است کسی در آنجا نیست، ثاباً، آن، جای ناشر بوده است نه مؤلف.

سرانجام تلفن زنگ حرم را پیدا کردیم، اما با همه لطفی که غیباً به ما داشت، کوتاه نیامد و حاضر نشد، شریک شود!

هر چه گفتم، موضوع کتاب و شعر است و از آن من نثر؛ ولی با کمال خوشرویی زیر بار نرفت!

یکی از دوستان گفت: باباجان! مگر اسم قحط است، بگذار: «از نیشخند تا نوشخند»...

اول گمان کردم دارد ریشخند می کند، اما وقتی شک خند معصوم او را هم در پی این پیشنهاد دیدم، زهر خندی که بر لب داشت، فر خوردم و گفتم: عیب ندارد، اسم بدی هم نیست...

ولی در دل گفتم: این اسم هایی که در شناسنامه ها می بینیم که از یک قطار هم طولانی ترند، چرا طولانی شده اند؟ برای این که در آغاز یک اسم خوب ساده مثلاً «عبّاسی» یا «لاله عبّاسی» را خانواده ای انتخاب کرده

۱. این حکایت از نوشته دیگری به همین قلم نقل شد. رجوع فرمایید به: مجموعه مقالات علی موسوی گرمارودی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۷۵، صفحه ۴۱۵.

بوده، سپس همسایه او هم می‌خواست است همان را در شناسنامه خود بیاورد، ولی برای رفع منع قانونی، یک «فرد» به آن اضافه کرده‌اند و شده است: «لاله عباسی فرد». سپس همسایه جنوبی هم هوس کرده است در شناسنامه‌اش «لاله عباسی» بکارد، یک «حقیقی» به آن افزوده و شده است: «لاله عباسی فرد حقیقی» و وقتی عباس آقا، همسایه شمالی هم به سرکار لاله عباسی گرفتار شده؛ شناسنامه‌نویس اداره ثبت سؤال کرده است که: «بینم جانم! تو از کجا به تهران آمده‌ای؟ و او گفته بوده است از «آبکنار» رمامت رهنمود داده است که بگذار: «عباس لاله عباسی فرد حقیقی آبکنار».

خوب، چرمن این کار را نکنم: اسم کتابم را می‌گذارم: شکل دگر خندیدن فرد حقیقی که نه، اما شبیه آن مثلاً: رساله‌ای در شکل دگر خندیدن! همین اسم را دادم به خط خوش نوشتند و چند بار با دست، عقب و جلو بردم و با خم کردن گردن، با چشم چپ و سپس راست، به آن نگاه که نه، نگریستم. اما وقتی دیدم کسی دور و برم نیست، به صدای بلند گفتم: اگر کنار آن، همان آبکنار می‌گذاشتم، از این اسم مسخره، بهتر از کار درمی‌آمد... راستی پیشنهاد شما چیست؟
مثل این که شما دیگر نمی‌خندید، این طور نیست!

* * *

قدما تألیف و تصنیف را دو چیز جدا می‌دانستند. تصنیف اسمیت بیشتری داشت، زیرا تألیف تنها عبارت بود از جمع‌آوری مطالبی که دیگران در یک موضوع نگاهشته بودند، در حالی که تصنیف، در واقع خلق یک اثر بود، نه جمع‌آوری آن.

کتاب حاضر هم، جز در یکی دو فصل، در واقع تألیف است نه تصنیف. یعنی صاحب این قلم، آثار طنزپردازان ایران از شعرا و نویسندگان را در مراجع مختلف خوانده و با پی‌رنگ و طرحی ویژه،

(بیشتر مبتنی بر سیر سنوی)، آنها را دسته‌بندی کرده و گاهی نیز به تحلیل و نقد و بررسی پرداخته است.

این تألیف چون به سفارش «مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران» فراهم آمده است، طبعاً مطالب و شواهد آن بیشتر از دوره معاصر یعنی از زندیه و قاجاریه به این سوست تا دوره‌های قبل.

شواهد دوره‌های قبل از زندیه، بیشتر برای بررسی مطالب و نظریات علمی، نیز، ارائه شده است.

نکته دیگر این که برخی فصول آن می‌توانست شواهد بسیار بیشتری داشته باشد، آنجا که صاحب این قلم عازم سفر خارج بود و گفته‌اند: «المجنون...» در چاپ‌های بعد، جبران خواهد کرد. انشاءالله

دکتر سید علی موسوی گرمارودی

تهران - تیر ماه ۱۳۷۸